



صدایی که از زاینده رود و تالاب گاوخونی به گوش می رسد

بحران آب در ایران، اصفهان، امری برآمده از شرایط «امروز» نیست.

صدایی که از زاینده رود و تالاب گاوخونی به گوش می رسد

نوشته زهرة روحی

مقدمه:

بحران آب در ایران، اصفهان، امری برآمده از شرایط «امروز» نیست. دقیق تر بگوییم، رخدادی مربوط به دهه های اخیر نیست؛ چیزی که برخی آنرا پیامد سیاستگذاری های حکومت فعلی دانسته اند. بلکه چنانچه خواهیم دید، سیاست گذاری آن در زمان خیلی قبل تر یعنی در برنامه ریزی های به اصطلاح عمرانی رضا شاهی پایه گذاری شده است؛ و تا امروز هم ادامه یافته است. بحث حاضر هر چند با دیدگاهی انتقادی موضوع را بررسی می کند، اما مبتنی بر روش انضمامی است: پژوهشی که به دلیل تأکید بر «نحوه درک» هستی شناسانه انسان از جهان و وضعیت اجتماعی در رابطه با خود و دیگری، ناگزیر است تا «بحران آب» را به منزله برساخته ای فرهنگی و اجتماعی ببیند.

«در گذشته های بسیار دور نظام مازاد بری (حجم جریان و اولویت مکانی در مسیر رودخانه) معمول بوده است. در زمان اقتدار حکومتی قم، پس از نزاعهای طولانی مقرر می گردید از شش دانگ آب رودخانه فمرود دو دانگ متعلق به قم و چهار دانگ متعلق به بلوکات بالا دست باشد و مالا مقرر می گردید از اول تا پنجم و از شانزدهم تا بیستم آب رودخانه متعلق به قم باشد (1)؛ که البته مبنای این توافق در تاریخ قم بدین شرح است: «گفتند که ما مطیع و منقادیم و طالب رضای شما می کنیم... اما زمینهای ما ریگستانست و صبر از آب ندارد و زود خشک می شود و زمینهای شما نه ریگستانست و نه شورستانست و اگر آب بدان نرسد تفاوتی نکند و زیان ندهد. پس امتحان و آزمایش کردند. پاره ای از گل قم برگرفتند و پاره ای از گل زمین نیمه و انتظار می کشیدند. تا به وقت خشک شدن. آن گل ناحیت قم به مدت ده روز خشک شد و گل ناحیت نیمه به پنج روز، پس بر آن کردند که دو دانگ از آب، اهل قم را باشد و چهار دانگ اهل نیمه و انار را» (2).

بصیرت شیخ بهایی در تقسیم آب زاینده رود: فرهنگ صرفه جویی آب در دوران صفویه

اصفهان در مقام پایتخت در دوره صفویه، جزو املاک «خاصه» به شمار می رفته است؛ بدین معنی که املاکش به شاه تعلق داشته است؛ که در اینصورت چه به لحاظ «کار و همچنین افزارهای زراعتی» (و از جمله تهیه کود و یا بذر و...)؛ و چه به لحاظ برداشت و سهم محصول، بین شاه و زارعین، شرایط خاص خودش را داشته است. ضمن آنکه داریوش نویدی، در این عصر، پرداخت مالیاتدهقانان در «ممالک» را کمتر از دهقانانی می داند که در ایالات «خاصه»، کار می کردند. (3) و راوندی در خصوص تقسیم آب زاینده رود، در آن عصر را می نویسد: «تقسیم آب زاینده رود ابتدا در زمان شاه طهماسب صورت گرفت و ظاهراً در زمان شاه عباس، بر اساس نظریات شیخ بهایی تکمیل گردید. (هر چند باید گفت که این تقسیمات مبنای بسیار قدیمی تر دارد)؛ و این عمل زیر نظر ریش سفیدان و کدخدایان و میراب و مباشرین و مادی سالاران و عمه رودخانه مبارکه صورت می گرفت (...). آب رودخانه به 33 سهم تقسیم می شد: اوشیان 4 سهم؛ النجان 4 سهم؛ جی و بز رود 6 سهم؛ رود دشت 6 سهم؛ کرکن 2 سهم؛ ماربین 4 سهم؛ کراج 3 سهم؛ برلان 4 سهم و... در طول 85 فرسنگ، شعبات رودخانه 105 مادی از دو جانب رودخانه است و شعبات مادی را که جوی و نهری کوچک باشد "لت" می گویند. تقسیم بندی زاینده رود از زمان قدیم شروع می شود و مطمئناً مربوط می شود به پیش از اسلام و شاید از صدر تاریخ همچنان ادامه داشته است تا در دوره شاه طهماسب صفویثبت آن در دفتر آمد و به مهر شاه مهور شد و بعدها بابصیرت شیخ بهایی تکامل یافته و...؛ اما بعد از صفویه کم کم تغییراتی یافته است» (4). و کمپفر که همزمان با مرگ شاه عباس دوم و بر تخت نشستن شاه سلیمان در اصفهان بوده، ضمن توضیح دقیق انشعابات: مادی (نهر)، جدول، جوی و کاربرد هر کدام، وظایف «میراب»ها را نیز توضیح می دهد: «میراب باشی ها، نظارت دقیق بر آبیاری دارند و به خوبی می توانند در کار خود که اغلب موجب نزاع و زد و خورد می شود نظم دائم ایجاد کنند؛ زیرا آب در این شبکه هایی که با تبحر تمام ایجاد شده است، دائم جریان ندارد. بلکه با «صرفه جویی» بسیار و در ساعات و روزهای معین و یا حتی یک بار در هفته در این مجاری، آب جاری می شود» (5)

و اما به گفته شاردن، در زمان صفویان، اهالی اصفهان و حومه، بابت آبیاری کردن زمینها و باغهایشان توسط زاینده رود، موظف به پرداخت مالیات به شاه بودند. وی این رقم را سالانه در هر جریب 20 سل (sol) اعلام کرده است، و نرخ مالیاتی آب چشمه را کمتر (6). کمپفر نیز در خصوص «آبیاری» در اصفهان اطلاعات مفید و جالب توجهی در زمان شاه سلیمان دارد. وی پس از تعیین موقعیت جغرافیایی زاینده رود در اصفهان و نقش آن در طراوت، کشاورزی، باغداری و همچنین مصارف خانگی اصفهان، از نحوه تقسیمات چند گانه ای می نویسد که امروزه می دانیم توسط شیخ بهایی انجام گرفته است: «هر کدام از این انشعابات مخصوص آبیاری دارای اصطلاحات خاص فنی است که بلافاصله معنی دقیق را متبادر به ذهن شنونده می کند. انشعاب اول را که به هر تعداد که باشد، مادی [نهر] می نامند؛ شاخه ای را که از آن منشعب می شود "جدول" می گویند. باریکه ای را که از جدول برای آبیاری مزارع و خانه های مردم می گیرند "جوی" می خوانند. هر یک از این تقسیمات گروه اول و دوم باز بر حسب محلی که در آن جاری می شود، دارای اسامی خاص معینی است. بدین ترتیب «میراب باشی»ها نظارت دقیق بر آبیاری دارند و به خوبی می توانند در کار خود که اغلب موجب نزاع و زود و خورد می شود، نظم دائم ایجاد کنند؛ زیرا آب در این شبکه هایی که با تبحر تمام ایجاد شده است، دائم جریان ندارد، بلکه با صرفه جویی بسیار و در ساعات و روزهای معین و یا حتی یک بار در هفته، در این مجاری، آب جاری می شود.» (7).

نکته جالب در توضیحات کمپفر، انشعاب باریکه از جدول است که «جوی» نامیده می شده و هم برای آبیاری مزارع استفاده می شده و هم برای مصارف خانگی. اینک چنین الگویی در خصوص «صرفه جویی و تقسیمات» در آن ایام، در رودخانه های شهرهای دیگر اجرا می شده است یا نه، هر چند نیازمند پژوهش است، اما سخن کمپفر بر این است که «اغلب رودهای ایران در اثر استفاده بسیار از آنها، چندان کم آب است که آبهای شیرینی که به طرف جنوب جریان دارد، اصلاً به دریا نمی رسد، بلکه پس از چند روز خشک می شود» (8). به هر حال به نظر می رسد همین صرفه جویی یا به زبان امروزی «مدیریت آب» نسبت به جمعیت، مصارف کشاورزی و نیز خانگی بوده که از تلف شدن آب زاینده رود جلوگیری می کرده است. بنا به گفته حمدالله مستوفی قزوینی، زنده رود که واحه ی اصفهان را مشروب می کرده، کاملاً مورد استفاده قرار می گرفته و قطره ای از آب آن هدر نمی رفته است. (9). و نکته جالب اینکه ظاهراً در اصفهان، این شیوه صرفه جویی و مراقبت، تنها به «آب زاینده رود» محدود نمی شده است، بلکه در «کاشت» انواع و سقف «مقدار و میزان» محصولات نیز رعایت می شده است. پیتر دلاواله که در زمان شاه عباس اول در ایران بوده و مدتی

هم در شهر اصفهان زندگی کرده ضمن آنکه در سفرنامه اش به فراوانی و ارزانی محصولات کشاورزی و همچنین خوش عطر و طعمی میوه های باغهای اصفهان اشاراتی کرده است (10) ، بر «صرفه جویی و قناعت» اهالی اصفهان ، در مقایسه با ایتالیا و ایتالیایی ها تأکید کرده است. چنانچه می نویسد : «تنوع میوه و سبزی ، از ایتالیا کمتر است. دلیل این امر معیوب بودن زمین نیست ؛ بلکه به واسطه بی توجهی و قناعت ساکنین محل است . همینکه خوراکی و احتیاجات آنان تأمین شود ، در بند چیز دیگری نیستند» (11) . بنابراین چنین به نظر می رسد که هستی اجتماعی کشاورزان اصفهانی در ایام صفویه ، به آنها نحوه درکی از زندگی را پیشکش می کرده است که با نحوه درک امروز ما به کلی متفاوت بوده است. در آن شیوه ی درک ، «نیاز» کشاورزان، بیگانه از «طبیعت» نبوده است. به بیانی این یگانگی با طبیعت بود که مقدار و میزان و همچنین به قول دلواوله «تنوع» را رقم می زده است . وانگهی صرف وجود «میراب» (همانگونه که در بالا توضیح داده شد) و نقش اجتماعی توأم با احترام وی در آن ایام ، ما را بر آن می دارد تا بگوییم چنین به نظر می رسد که تعاون و همکاری نسبتاً قابل ملاحظه بین کشاورزان و همچنین احساس هستی شناسانه یگانگی با طبیعت ، (با الهام از هایدگر) اهالی اصفهان در زمان صفوی را به «شان آب و زمین» تبدیل کرده بود ؛ که در این میان میراب به دلیل هویت و منزلت جایگاهی اش (بخوانیم مسئولیت و وظیفه اش) ، نقشی کاملاً ویژه داشته است؛ او فارغ از هر غرض و منظوری به داور و توزیع کننده ای عادل در تقسیم آب تبدیل می شده است . «وظیفه او تعیین سرپرست نهرها (مادی سالار) و تنقیه [لایروبی] "انهار" و "جداول" و "رساندن آب زاینده رود به تمامی محال اصفهان" بود، که از آن مشروب می شد. دیگر از وظایف او آن بود که نگذارد "رعایای هر محل در باب حقاچه بر دیگری تجاوز کند". و نگذارد که از طرف "اقویا بر ضعفا در باب حقاچه زیادتی شود". وی باید به دعوی ارباب و رعایای هر محل درباره حقاچه رسیدگی کند و تصمیم خود را با تصویب "وزیر و کلانتر و مستوفی" اجرا کند» (12)

دولت مدرن ، فاقد خلاقیت و تعهد : شتاب در نوسازی غرب گرایانه

پس از صفویه ، و سپری شدن دوران هایی تابع شاهان خودکامه ، تا رسیدن به عصر مشروطه و روی کار آمدن دولت ملی که البته تا قبل از قدرت گرفتن رضا شاه، بسیار ضعیف عمل می کرده و همواره در معرض سقوط کابینه هایی متعدد بوده ، هنوز بسیاری از مقولات، از جمله ماهیت شرعی و یا مدنی کیفیت رودخانه ها مورد بررسی قرار نگرفته بودند . لمبتون که در 1318ش/ 1940م. در ایران به سر می برده ، گزارشات بسیار مفیدی در اینباره دارد. او تأکید می کند که تا قبل از 1320 - 1321 ش/ 1943 م. قانون مدنی صریحاً به تعریف و توضیح کیفیت رودخانه ها و سد بندی آنها اشاره ای نکرده است. اما از آنجا که رودهای بزرگ پیش از عصر مشروطه ، به عنوان متعلقات «عامه مردم» در نظر گرفته می شده است ، با تشکیل دولت ملی ، این مالکیت به «دولت» انتقال می یابد. ضمن آنکه «روش تقسیم آب» ، را منطبق بر همان روشی دانسته که قبلاً از اینها، توسط شرع و مذهب اسلام معمول بوده است . بدین معنی که همانگونه که شرع تعیین کرده «قانون مدنی [نیز] مقرر می دارد که اگر زمینی زودتر از دیگری احیاء شده باشد ، نسبت به آن دارای حق تقدم است (ماده 158) . اگر حق تقدم ثابت نشود هر زمینی که به منبع آب نزدیک تر باشد ، نسبت به زمین پایین تر حق تقدم دارد (ماده 156) .» (13) گزارشات لمبتون از اصفهان یا بهتر است بگوییم از اوضاع کشاورزی و آبیاری ایام معاصر و به اصطلاح خودش «امروز روز» در اصفهان ، تفاوت فاحشی با عصر صفویه دارد . آب زاینده رود همچنان به 33 قسمت تقسیم می شود ، اما به جای میرابی که در عصر صفویه ، از سوی جمیع ریش سفیدان و کدخدایان محلی معین می شد - و به همین دلیل هم مورد احترام و تأیید همه اهالی اصفهان بود - ، اکنون هر «صاحب سهم» یک نماینده انتخاب می کند و از بین این 33 نماینده ، آنکه از رأی اکثریت برخوردار باشد، انتخاب می شود . چنانچه قابل مشاهده است ، در سیستم دوم (اخیر) ، «روابط اجتماعی کدخدا منشی» که بین محلات و اهالی آن وجود داشت ، مضمحل گردیده است. اکنون نه تنها «کدخدایان» به منزله نوکران مالکان به شمار می آیند (14) ، «صاحبان سهم» ، جایگزین ریش سفیدان و روابط مبتنی بر قوم و خویشی شده اند (بخوانیم گامی به سوی جذب بوروکراسی) . و مسلماً همین امر باعث می شود تا تعاون ، اتحاد و عدالتی که از سوی میرابها به اجرا در می آمد و همه محلات حتی در خصوص قوانین صرفه جویی اتفاق نظر داشتند منحل گردد ؛ انحلال روابطی که مبتنی بر خویشاوندی و دوستی بود و با حس درونی مسئولیت مراقبت از طبیعت همراه بود. هر چند به نظر میرسد با جامعه ای جماعتی مواجه هستیم ، اما نمی توان بر عدالتی چشم فرو بست که با توجه به «موقعیت اقلیمی و نحوه معیشتی» ، توسط خود اهالی تعیین شده بود. در بخشی از کتاب لمبتون ، گزارشات جالبی برای استفاده بحث حاضر وجود دارد . زیرا به بعد از مشروطیت می پردازد و ما را با «دولت مدرن» ی مواجه می سازد که خود را به عنوان ولی ، قیم و تصمیم گیرنده ی تمامی ارکان نظام اجتماعی می فهمد و در قلمرو عمومی نیز بدین سان خود را تحمیل می کند و بدون کمترین آگاهی از چنین تحمیلی ، با خود شیفتگی بدان رسمیت می دهد . «در سال 1321 / 1320 - 1943 ش. قانونی گذشت که ظاهراً به دولت اختیار بیشتری در نظارت بر مسئله آبیاری می داد . یعنی بیش از آنچه شرع اسلام در نظر گرفته بود. هر چند پیدا بود که مقصود اصلی از این قانون تسهیل امور آبیاری است با اینهمه مشتمل بر مقرراتی است که به دولت اختیارات وسیعی در نظارت بر مسئله آبیاری می دهد. و نظارت دولت را شامل حال قناتهای متعلق به اشخاص هم می کند. به موجب قانون "اجازه تأسیس بنگاه آبیاری" مصوب 29 اردیبهشت 1322 تأسیس یک بنگاه آبیاری که تحت نظارت وزارت کشاورزی باشد اجازه داده شده است» (15) . و اما از وظایف مهمی که این بنگاه آبیاری تحت نظارت وزارت کشاورزی داشته ، یکی هم این بوده که به قصد «توسعه امر آبیاری» نقشه هایی تهیه کند (16) . بنابراین میتوان گفت «دولت مدرن» (همان دولتی که خود را همه کاره ی منابع و نیروهای انسانی در ایران می فهمد) ، به کلی از برنامه صرفه جویی عصر صفویه فاصله گرفته و بیگانه است. این دولت ، که مهمترین وظیفه و هدفش را تقلید از غرب می داند و مدرن و نو بودگی را تنها در واژگون و ویران ساختن نحوه زندگی سنتی می فهمد ، بدون هیچگونه تجربه ای اصولی ، صرفاً به «ازدیاد محصول و میزان تولید» می اندیشد ، که با تأسیس انجمنهای فلاحتی و یا مؤسسات و وزارت خانه ها یا به بیانی پهناور کردن عرصه بوروکراسی خود ، بر آن می شود تا با سرعتی هر چه تمامتر بخش عظیمی از تجربیات زیسته مردم در قلمرو روزمره و مبتنی بر دانش سنتی (و حافظه فرهنگی ، تاریخی و اجتماعی) آنان را به یکباره بزدايد.

یکی از مواردی که نشان دهنده عدم بصیرت «بنگاه آبیاری» است ، ماده 11 است : « برای حسن جریان و تنظیم و تقسیم آنها و نگاهداری سدها و مخزنها و انهار عمومی و آب بندی آنها و استخر و قنوتی که صاحبان متعدد دارند بنگاه آبیاری مجاز است هیئت هایی از مالکین و حقاچه ها تشکیل دهد و **صندوقهای مخصوصی** برای تأمین این منظور ایجاد نماید . کلیه مالکین و حقاچه برها موظف خواهند بود ، **به نسبت آبی که از آن استفاده می کنند یا مالک هستند ، سالانه مبلغی به میزانی که به تشخیص این هیأت ها معین خواهد شد به صندوق مزبور بپردازند** تا در موارد لزوم تحت نظر خود هیأتها به مصرف مرمت سدها و انهار و ساختمان مقسم ها و تعمیرات قنوت و غیره برسد» (17) . با طرحهایی از این دست ، به لحاظ هستی شناسی، منابع آبی کشور ، برای دولت مدرن (ایران) به چیزی بسیار نازل یعنی «ابزاری زراعتی» تبدیل می شود. همچون «داس و ابزارهای مورد استفاده در کار زراعت». حال آنکه با توجه به شیوه ی «داستگی» آب در عهد صفویه و در اصفهان ، (بخوانیم شیوه ای از «باشیدن با آب») ، که توأم است با «مسئولیت» - که چنانچه دیده شد منابع مختلفی در خصوص این مسئولیت و مراقبت زارعین اصفهانی از تلف نشدن آب گواهی داده اند - ، آب و آبیاری ، همچون زمین و کشت و باغ داری ، «عنصری حیاتی» ، با درک بالایی از هستی پیوندی (با آب و خاک) به شمار می آمده است . بنابراین ، آگاهی از این مطلب بسیار مهم است که درکی که آنها از «صرفه جویی» داشتند ، از اساس با آنچه ما امروزه میفهمیم و درک می کنیم ، متفاوت است. و اصلاً همه این ها به کنار ، در ماده 11 چیزی که دال بر قانون صرفه جویی حتی با درک امروزی ابزار محور باشد ، دیده نمی شود. بدین معنا ، شرایطی هم برای «میزان» و «کیفیت» مصرف تعیین نشده است. ظاهراً تنها منعی که فی المثل در حفر «قنات» ، وجود

دارد، مبتنی بر دلایل فنی است و نه «زیست محیطی در جهت حفاظت از منابع»؛ اینکه «حفر یک قنات، مزاحم قنات دیگر نباشد» (18). و بدین ترتیب یک بار دیگر، ضوابط فنی از رابطه بین انسان و آب و زمین، پیشی می‌گیرد. «مسائل فنی و کارشناسانه‌ی برخاسته از دولت مدرن» جایگزین روابط اجتماعی و سنتی پیشا مدرن می‌شود. اکنون حل اختلافات دیگر به یاری ریش سفیدان و کدخدایان انجام نمی‌گیرد - که در بسیاری از مواقع، آگاهی دقیقی از حال و احوال و شرایط زندگی تک تک افراد داشتند - بلکه به واسطه مراجع حقوقی و مدنی برخاسته از دولت مدرن صورت می‌گیرد. و به موازات همین چارچوب عقلانی و بی‌اعتنا به روابط خویشاوندی است که «پول»، به منزله سرمایه اقتصادی، جایگزین سرمایه نمادین مبتنی بر سنت می‌گردد. در چنین اوضاع و احوالی است که ادبیات ارتباطی دگرگون می‌شود و واژگان جدیدی که مورد نیاز دولت مدرن - و دستگاه در حال توسعه و عریض و طویلش است - تولید می‌شود.

اینگونه که به نظر می‌رسد دولت مدرن، هم به دلیل تقلیدهای کورکورانه اش از غرب، و هم به دلیل خودشیفتگی نسبت به «خود در حال مدرن شدگی» و راهکارهای بوروکراتیک و شدیداً ضد دموکراتیکش (همین بس که همواره خود را ولی و قیم ملت پنداشته)، از همان ابتدا فاقد بینشی بود که بتواند مستعد مدیریت پایدار نسبت به منابع آبی و زمینی باشد. به تعبیری، آن چیزی که امروزه بدان «توسعه پایدار» می‌گوییم و در عهد صفوی وجود داشت؛ حتی علارغم نادانی و مظالمی که در اواخر این سلسله، در زمان شاه سلیمان و سلطان حسین روی داد (19).

باری، دولت مدرن از همان ابتدا فاقد هر گونه دغدغه‌ای نسبت به مصرف و صرفه جویی بود. از نظر دولت مدرن، این میزان مصرف، است که پرداخت سالانه به صندوق را تعیین می‌کند. و نکته مهم در چنین نگرشی اینجاست که خود چنین قانونی، چارچوبی برای «میزان مصرف» ندارد. پس اکنون می‌توان بر این نظریه صحه گذاشت که در غیاب نحوه باشدن شبان وار زارعین نسبت به آب و خاک و زمین و همچنین در غیاب مراتب هستی‌شناسانه‌ی این مجموعه پیوستاری و انضمامی است که هم «آب» و هم «خاک» و همچنین در مقیاس بزرگتر، خیلی بزرگتر «کره زمین»، به منزله منابعی برای بلعیدن فرهنگ و سازوکارهای سرمایه دارانه (و امروزه نئولیبرالیستی) ظاهر می‌شوند. و در چنین وضعیتی آنهایی که سعی در به صدا درآوردن زنگهای هشدار دارند، به جز بر پایایی انواع گفتمان‌های مختلف در مقیاس جهانی چه کار دیگری می‌توانند انجام دهند! «بحران آب» و یا «بحران هوا و گازهای گلخانه‌ای و یا زیست محیطی و ...» که تحت چنین شرایطی سر بر می‌آورند. آری در غیاب وضعیت‌های شبان وار نحوه هستی است که هزار و یک نوع گفتمان در عرصه‌های تخصصی علوم تولید می‌شوند. گفتمانهایی که همگی دلالت بر شکست انسان قرن بیست و یکمی دارد که ناگزیر است، سرنوشت این جهان سنگین و چرکین «متمدنانه» خود را «اطلس» وار بر دوش کشد.

و اما یکی از توهماتی که معمولاً نسبت به دولت مدرن در ایران وجود دارد، بر چیده شدن بساط ظلم از همان بدو مشروطیت، نسبت به زارعین و روستاییان است. حال آنکه طبق شواهد حتی در صدر مشروطیت که حکومت مرکزی به دلیل جنگ بر سر قدرت و تفرقه گروه‌های رقیب ضعیف و غیر قابل اعتماد بود، «قدرت همچنان بیشتر در دست عمده مالکان و خوانین ایلاتی بود که هنوز قادر بودند، قسمت معتدله‌ای از عواید املاک خود را صرف نگهداری قوای چریک کنند و به‌نگام لزوم سر از فرمان دولت بپسینند» (20). وانگهی لمبتون «بیگاری» را یکی از پر مشقت‌ترین خدمات اجباری معرفی کرده است و از آنجا که بزرگ مالکان و تیولداران تا مدت‌ها به عنوان نماینده حکومت مرکزی انتخاب می‌شدند، استفاده از بیگاری امری مسلم و بدیهی پنداشته می‌شد. (21).

مدرنیزاسیون در ایران: تولید شتاب زده‌ی شهر و انسان شهری

دولت در تکاپوی مدرنیزاسیون - خصوصاً در زمان رضا شاه که شتاب و تعجیلی بسیار در این روند داشت و حتی بسیاری از تجددگرایان آن ایام، از آن حمایت می‌کردند (22) -، در راستای هدف خود ناگزیر به برساختن «انسان شهری» مناسب با کارکردهای متفاوت شهرسازی نوین بود. اکنون فرمانهایی صادر میشد که نه تنها شهر می‌بایست چهره‌ای نو می‌یافت بلکه نحوه زندگی اهالی شهر نیز یا به پای آن لازم بود تا تغییر یابد. به عنوان مثال سر ریدر بولارد، سفیر کبیر انگلستان در سال 1320 خورشیدی / 1941 میلادی، که ناظر به این جنون و دیوانگی رضا شاه، آنهم در ایام جنگ جهانی دوم، نسبت به «مظاهر مدرن» بوده اینگونه نقل می‌کند: «شاه [رضا شاه] تصور کرد این کسر شأن است که ساختمانهای بعضی خیابانها یک طبقه باشد، بنابراین فرامینی صادر کرد که همه آنها باید بالا برده شود و یک ردیف مغازه که سالهای سال تقریباً ارتفاع مشابهی داشت، حالا مانند آنهایی که پشت دیوار سفارتخانه است، به داخل باغ من [سفارتخانه] اشراف دارد. ساختمانها به علت کمبود مصالح هنوز تمام نشده، چون تهیه مصالح مشکل‌تر از زمان صلح است. صدها ساختمان در حال احداث است. نمی‌دانم چه تعداد از مغازه داران بیچاره که به اندازه کافی جا داشتند برای مرتفع کردن مایملک خود زیر بار قرض رفته اند» (23).

و همچنین از پوشاک گرفته تا عادتواره‌های روزمره، همه و همه می‌بایست یکباره و نه به تدریج تغییر می‌یافت. در انجام چنین مأموریتی مسئولیت به گردن «شهرداریها» (بلدیه‌ها) می‌شهرهای مختلف بود. احتمالاً در این لحظه بود که برای نخستین بار مسئله «بهداشت» در ایران مطرح می‌شود. اکنون در تغییر نحوه زندگی ساکنان شهرها (که همزمان خود شهرها هم در معرض دگرگونی شتاب زده بودند)، بسیاری از مسائل، به دغدغه دولت مدرن تبدیل می‌شوند. به عنوان مثال یکی از آنها مسئله بهداشت و رعایت آن در حمامها بود؛ اما از آنجا که در آن ایام نه بصیرت شیخ بهایی وجود داشت و نه دولت مدرن اصلاً ضرورت آنرا درک می‌کرد، (و چه بسا ممکن بود آنرا عقب مانده تشخیص دهد) تقلیدهای کورکورانه، از غرب، جایگزین روشهای کارشناسانه مبتنی بر دانش سنتی ایران شد. توجه به «بهداشت» چنان به صورت مسئله‌ای بزرگ درآمد که کمترین توجهی به روش رعایت و لحاظ کردن آن نشد. یکی از این موارد برچیدن خزینه حمام‌های عمومی و نصب دوش به جای آن بود. روزنامه اخگر، به عنوان رسانه‌ی مترقی اصفهان، که اصولاً مشوق شهرداری، در روز کردن شهر، سیستم تاسیساتی، و تا حتی بهداشت اهالی اصفهان مطلب می‌نوشت، در سال 1310 خورشیدی / 1931 م. در خصوص تغییر روش استحمام و گرمابه‌های اصفهان، می‌نویسد: «حمامهای اصفهان عموماً هر سی روز یک دفعه زودتر آبهای خود را عوض نمی‌کنند و بلکه بسیاری از آنها گاهی به مأمورین بلدیه جا زده، از تغییر آب و یا به اصطلاح زیر آب زدن خزانه‌های خویزش شانه‌تهی می‌کنند. در صورتی که اگر یک بلدیه دلسوز، یک بلدیه قوی و صاحب اراده می‌داشتیم، تا کنون هفت عشر آنها را توانسته بود که تغییر شکل داده و به حمام دوش مبدل نماید. (24). در چنین تقاضایی، هم «حمام» به عنوان «مکان شهری»، می‌بایست متحول می‌گردید و هم «سبک استحمام» مردم شهر؛ دو مسئله جدیدی که چارچوبش به واسطه نحوه درک فرهنگی از مدرنیزه رقم خورده بود؛ اما از آنجا که بسیاری از نحوه‌های ادراکی، حامل پارادوکسهایی هستند، از آن پس، همراه با این دگرگونی فرهنگی، نحوه ارتباط استحمام‌کنندگان با «آب، در - حمام» نیز خواهی نخواهی دیگر گونه گردید. آنچه در تقاضای روزنامه اخگر و یا بهتر است بگوییم در دستور کار «شهرداری اصفهان» (که کلیه آنها از سوی حکومت مرکزی، یعنی از تهران صادر می‌شد)، نادیده گرفته شده است، **بی توجهی به میزان مصرف آب از دوش‌ها** است. نکته قابل توجه اینجاست که به محض آنکه در گرمابه‌های عمومی (و یا احتمالاً حتی در منازل طبقات متجدد و یا اعیان و ثروتمند)، «آب به منزله ابزاری بهداشتی»، درک گردید، چه بسا ممکن بود که بیش از اندازه «مصرف» کردنش، به نوعی، بیانگر «تمدن» تلقی شود! (؟)

دقت شود، مسئله بحث حاضر اصلاً دفاع از سیستم سنتی استحمام به وسیله خزینه‌ها - آنهم خزینه‌هایی که امروزه به وسیله گزارشات سفرنامه نویس‌ها، به خوبی می‌دانیم حتی ممکن بود آبشان یک ماه یک بار هم عوض نشود - نیست؛ بلکه مسئله صرفاً تأکیدی ست دیگر باره بر نگرش «مصرف‌گرا»ی دولت مدرن مبتنی بر سرمایه داری، نسبت به

کلیه منابع و از جمله «آب»: نگرشی کاملاً غیر مسئولانه و ابزاری؛ هنگامی که سخن از توجه مسئولانه می‌شود، بی‌تردید اهمیت به بهداشت را در صدر هر مسئله ای لحاظ کرده ایم. چرا که گاه زدودن فقر، و چه رسد به زدودن بیماری و نا امنی نحوه زندگی سالم، در گروی آب و به نوعی بهداشت است. اما آیا دولت به اصطلاح مدرن این توجه را داشته است؟!

در اواخر دهه چهل، (در زمان حکومت محمد رضا پهلوی)، برای نخستین بار مطالعات «طرح جامع شهر و منطقه اصفهان»، توسط مهندسان مشاور ارگانیک در تهران و نیز مشاوران فرانسوی همکار آن در پاریس شکل می‌گیرد. در قسمتی از مقدمه آن، چنین می‌خوانیم: «دولت ایران با اقداماتی که درباره اصفهان نموده و طرحهایی که برای آینده آن در نظر گرفته مصمم است ارزش بی‌ظنیر اصفهان را دوباره احیاء نموده و آینده خوبی برای اهالی تأمین نماید. برای تحقق بخشیدن به آرزوی بالا عوامل مهمی وجود دارند که بر اساس آب فراوانی که از سد شاه عباس کبیر (سد زاینده رود) بهره برداری خواهد شد، تغییرات محسوسی در واحه اصفهان به وجود خواهد آمد» (25). با نحوه تلقی قیّم مآبانه و از بالای دولت مدرن (به عنوان تصمیم گیرنده اصلی در چگونگی استفاده از منابع) مواجه ایم: دولت (مدرن) قصد دارد «آینده خوب برای اهالی» اصفهان رقم زند، و مسلماً چنانچه از همان ابتدای دولت مدرن مشخص شده است، این «آینده خوب»، آینده ای به شیوه غربی است؛ که از قضا مشکل ما هم در «تقلید» صرفِ عاری از خلاقیتی است که تجربیات بومی را بی استفاده می‌داند. همین عملکرد ساده دلانه و تک بُعدی است که باعث می‌شود، دستگاه بوروکراتیک و برنامه ریز دولت مدرن ایران از اساس نگاهی توهم زده به غرب و ابزارگرایانه به منابع ملی، اعم از فرهنگی تا طبیعی و اقلیمی پیدا کند.

و اما ظاهراً همین نحوه تلقی «بهره مندی بسیار» تا امروز هم ادامه داشته است. به عنوان مثال در سال 1352 خورشیدی/ 1974 میلادی، (قبل از انقلاب اسلامی) مطالعات طرح آبرسانی به اصفهان و حومه، آغاز می‌گردد و در سال 1355 به اجرا در می‌آید و در سال 1372 خ/ 1993 م. هم خاتمه می‌یابد. چنانچه ملاحظه می‌شود خاتمه آن، 15 (پانزده) سال پس از انقلاب اسلامی رخ می‌دهد. مسلماً قرار نیست طرحهایی از این دست را نفی و انکار کنیم، بلکه تنها مایل به تأمل نسبت به آنها هستیم؛ یعنی تشخیص ساز و کار «بهره وری بیشتر» از منابع؛ ولو در مقدمه ی طرح، و با ادبیات تغییر کرده، تحت لوای «توزیع عادلانه آب» رخ نشان دهد. آنچه «بدگمانی» نسبت به طرحهایی از این دست را مبرا و یا تأیید می‌سازد، «پرسشگری» است؛ پرسش از طرحها و پیشنهادات برنامه ریزی های شهری و منطقه و حتی ملی است که مسلماً شامل حیطه بسیار وسیعی می‌شود. اینکه فی‌المثل در خصوص بحث حاضر، (طرحی که از حکومت محمد رضا شاه آغاز شد و مطالعات و اجرای آن در حکومت فعلی هم ادامه داشت)، این پرسش را مطرح سازیم که آیا بررسی های دقیق کارشناسانه هم «بر- عواقب این طرح» انجام گرفته است؟! به معنایی، آیا راهکارهایی که برای اجرای طرحها ارائه می‌شود، از سوی خود طراحان، و اینبار در مقام «آسیب شناسان»، به نقد و پرسش «جدی» گرفته شده اند؟! (پرسش جدی و نه آنگونه که قبل از جلسه با کارفرمایان دولتی و حکومتی، جهت آزمون آمادگی خود در پاسخ و دفاع از طرحی که تهیه کرده اند بین خود تشکیل جلسه می‌دهند). هر چند که به نظر نمی‌رسد چنین رویکردی هر چند ضعیف چه در حکومت قبلی و چه در نظام مدیریتی حکومت فعلی اصلاً مطرح باشد. و همینجا بگوییم که بر خلاف نظر برخی، این معضل، هیچگونه ربطی به مشاوران شهرساز و برنامه ریز ندارد، چرا که این مشکل از سوی خود بوروکراسی مبهم و بی ثبات است که ناشی می‌شود و از آن مهم و مبهم تر، کارفرمایان بوروکراتی (و نه متخصصان) که این حرفه را تا حد «مباشر» تنزل داده اند.

بنابراین در ادامه بحث باید پرسید، اگر چنین مطالعات پرسشگریانه ای در طرح آبرسانی های شهرهای مختلف و از جمله اصفهان انجام گرفته، چرا همراه با جزوه مزبور، آسیب شناسی های در صورت عملی شدن طرح، منتشر نشده است، تا بواسطه آن کارشناسان طرح و برنامه ریز شهرها، نگرشی محتاطانه و مسئولانه تر نسبت به منابع طبیعی پیدا کنند. همان نگرش انضمامی مورد نیازی که مسئولیتش در عصر حاضر بر این مبناست که بین «طرح، اجرا و عواقب»، هیچ جدایی و تفکیکی قائل نشود و اصلاً آسیب شناسی جدی و واقعی را بخشی مهم در حرفه تخصصی خود بداند. به واقع، به لحاظ جهانی، این خود وضعیت قرمز بحران منابع طبیعی، و نیروی انسانی است که متولی «پرسش گری» از نحوه زندگی است. و چنانچه ملاحظه می‌شود، مسئولیتش را هم به انسانهای هزاره سوم واگذار کرده است. هر پرسش و نقدی ولو یک عبارت، درباره نحوه زندگی مصرف گرایانه ی عصر حاضر و بهره کشی از منابع طبیعی، بیانیه ای است در جهت تغییر در عادتواره های اجتماعی و زیستی؛ تغییر در بر ساخته های فرهنگی آنچه یزی که بدان «انسان شهری» می‌گوییم.

ظهور منتقدان، در قلمرو عمومی

با توجه به مسئولیتی که هزاره سوم در حفاظت از منابع، به گردن انسانهای عصر خود گذارده، در ایران نیز شاهد جنبشی منتقدانه در قلمرو عمومی هستیم. اکنون رسانه ها، در ایران، دیگر همچون گذشته، یعنی رسانه هایی که در آغاز مدرنیزاسیون، فعالیت داشتند، نگاهی تقلیدوار و غرب زده به اصلاحات ساختاری ندارند بلکه به دلیل تخریبی که طرحها و برنامه ریزی های به اصطلاح مدرن (از نوع بهره مندانه!) به منابع زده اند، تجربیات غنی و نظریات بسیار مهمی را در نظر دارند. از تفاوت های مهم و فاحش مطالبات اصلاح طلبانه این عصر (خصوصاً در این دهه اخیر، 1390)، با مطالبات اصلاح طلبانه در صدر مشروطیت و یا به طور خاص و مشخص تری که در زمان رضا شاه وجود، اهمیت و توجه به مسائل بوم شناختی به منزله سرمایه ملی است. حال آنکه در آن عصر، تا جایی که اطلاع دارم، نه تنها درکی از فرهنگ زیستی و بوم شناسانه وجود نداشت، بلکه تب کپی برداری از غرب، در «ساخت شهر و انسان شهری» مطابق با استانداردهای غربی، هوش و حواس بسیاری از نخبگان جامعه را ربوده بود. حال آنکه نگرش های انسان شناسانه ی دموکراتیک امروز، به دلیل ارزش گذاری بر فرهنگهای مناطق و انسانهای متعلق به اقلیم دیگر (چه از حیث زبان و دین و قومیت و ...)، آموزه های جدیدی را به قلمرو عمومی انتقال داده است. از اینرو، نه تنها اصراری به «ساخت انسان و شهر» مدرن در تعبیر رضا شاهی ندارد، بلکه به منابع کلی سرزمین ایران، نگاهی شبان وار دارد. رخدادی مهم در نفی هرگونه نگرش ابزاری بهره کشی؛ طی دو و سه دهه اخیر، خصوصاً همین دهه (1390)، نقدهایی جدی به پروژه های شهرسازی، نحوه زندگی و همچنین ساختار فرهنگی و اجتماعی وضع موجود در اصفهان انجام گرفته است و در مجله نظام مهندسی دانش نما به چاپ رسیده است. نقدهایی که در مجموع تا حدی توانسته اند، بیگانگی طرحها نسبت به شهر و مردم را برجسته سازند؛ و امر مهم اینجاست که گروهی که به این نقدها دست زده اند، دیگر روشنفکران فاصله گرفته از مردم و مسائل روزمره نیستند. اکنون به واسطه «آزاد سازی» رسانه های مجازی و الکترونیکی قابل دسترس برای همه، قلمرو عمومی به فضایی برای «گفتن و شنیدن و تأمل» تبدیل شده است. چیزی که به نوعی می‌توان آنرا رخدادی دموکراتیک دید. خوشبختانه بسیاری از اساتید دانشگاهها دیگر چون گذشته، خود را محبوس در قلمروهای آکادمیک نکرده اند و فعالانه همراه با گروه بزرگی از دانشجوی ها و یا ساکنان علاقه مند شهرها (بدون هر گونه تخصصی)، می‌توانند از طریق رسانه های عمومی (روزنامه ها کثیرالتنشار و مجلات غیر آکادمیک، اما فنی و مهندسی، اجتماعی و فرهنگی و ...) در بحث های مهم قلمرو روزمره در شهر و یا مسائل فرهنگی و شهرسازی و معماری شرکت کنند. و از آنجا که در بسیاری از همایشها و جلسات فرهنگی و (...) به روی عموم آزاد است، شکلی از دانش برخاسته از قلمرو عمومی به ظهور رسیده، که گرچه این بار هم به نوعی از غرب به ایران وارد شده است، اما بُن و اساسش بر «نقد ساختارهای مدرن قدرت» است (خصوصاً فوکو). متفکران غربی ای که رسالتشان در توهم زدایی از مدرنیته ی استعماری غربی است. اما تأثیری که چنین دانشی در جامعه ایران گذارده، بر ساخته شدن حیطه ی نقد در برابر ساختارهای رسمی و بوروکراتیک است: به عنوان مثال، بررسی انتقادی نسبت به کتاب آموزشی مدارس (26) و نقد آکادمی و روشنفکری (27) و یا انبوهی از سایر نقدها؛ که مسلماً «بحران آب» نیز یکی از انواع آنهاست که با توجه به وضعیت حاضر کماکان ادامه خواهد داشت.

بدین ترتیب با گروه منتقدانی مواجه ایم که به دلیل عدم دست یابی به مطالبات شهروندانه خود (به عنوان مثال، مشارکت دموکراتیک و «شورایی واقعی» و نه ظاهری و اسمی و فرمالیته، در ساخت شهر)، روز به روز بر تعدادشان افزوده خواهد شد. آنان ضمن آنکه در صدد قدرت زدایی از مسائل و شرایط قلمرو روزمره اند، به لحاظ افق دید انتقادی، موارد بررسی را به منزله چیزی بی ارتباط و خارج از حوزه رسمی در قلمرو عمومی نمی دانند. به بیانی این گروه برخاسته از قلمرو عمومی، شهروندانی هستند که ساختار بوروکراتیک را مخاطب خود ساخته اند. زیرا در عمل، یعنی زندگی روزمره، همواره با عواقب برنامه ریزی های رسمی و بوروکراتیک مواجه اند. همچون آب و بحران آن، آلودگی هوا و محیط زیست و بحرانهای اخیر آن که به لحاظ هشدار، به رنگ قرمز درآمده اند. و مهم اینجاست که حتی اگر نظام بوروکراتیک، برای انتقادات آنها مشروعیتی قائل نشود و بی اعتنا بدانها به روند روشهای «بهره وری بسیار» (بخوانیم بهره کشی و ابزارگرایی) خود ادامه دهد، این حوزه نقد همچنان به کار خود ادامه می دهد. و اصلا خوب است بدانیم که این اصرار به نقد را، ضرورت حیات خود و فرزندانش در آینده است که تعیین می کند. این گروه هیچ تشکیلی ندارند و انفرادی، اما با یک هدف مشترک عمل می کنند. برخی از آنها ممکن است راه سالم و مسئولانه را معطوف به تصمیم گیری هایی کنند که از جنس مدیریت یکپارچه و مشارکتی مردم باشد. چیزی همانند گذر از حکمرانی های بوروکراتیک. اینان حداقل به این باور رسیده اند که «مداخله مردم در فرآیند تصمیم گیری و عملیات اجرایی حکمرانان، زمانی می تواند مؤثر و مفید واقع شود که دارای ساختار حقوقی و اجتماعی معتبری باشد» (28). در چنین رویکردهایی، جایی که مسئولان رسمی، راهکار معضل آب در ایران و اصفهان (وضعیت قرمز گاوخونی و زاینده رود) را «صرفاً» به «بد مصرفی فردی و شخصی» تقلیل میدهند، موضع گیری می شود. زیرا مسئله را بسیار فراتر از اصراف کاربهای می بینند که هر روز در نحوه زندگی مبتنی بر مصرف گرایی قابل رؤیت است و خود نیز بدان انتقاد دارند. اما به خوبی بر این امر واقف اند که آن نحوه بد زیستی و غیر مسئولانه، منشاء اصلی بحران نیست. بلکه معلول مدیریت ناکار آمد است. چرا که با اندک کند و کاوی، الگوی مبتنی بر «بهره برداری بسیار» سر بر خواهد آورد: معضل مهم و عمده ی مدیریتی در نظام اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی؛ مجموعه ای که شرایط زیست و عادت واره ها در سطح خرد و کلان را رقم می زند. بر مبنای چنین افشاشگری هایی در قلمرو عمومی، سر و کارمان دیگر با «اهالی شهر اصفهان»، در زمان رضا شاه نیست که الگوی جدید، همچون کالایی سفارشی، بدون رخصت به بستر سازی فرهنگ دموکراتیک به صورت امری تحمیلی و فرمانی از بالا، همچون پتک بر سر مردم و فرهنگ سنتی فرود آمد. حال آنکه اگر به غیر از این عمل می شد و در فضایی آرام، اندیشه و روشهای مترقی زندگی مدرن «گزینه» و معرفی می شد، هم خود مسئولان با درکی آگاهانه به استقبال فرهنگ جدید می رفتند - بی آنکه نیازی به زدودن خلاقیت های تاریخی و فرهنگ بومی ایران باشد - و هم مردم با توجه به مهارت های زیستی و تجربیات غنی فرهنگ بومی خود، به جای الگوبرداری کورکورانه، امکان انتخاب آگاهانه را می یافتند؛ که در این صورت، نه تنها خلاقیت بومی، سرکوب نمی شد، بلکه از فرهنگ جدید به نفع سابقه تاریخی فرهنگ محلی، استفاده می شد.

باری، در چار چوب دیدگاههای انتقادی ذکر شده در قلمرو عمومی اصفهان، در یک دهه اخیر، به خاطر «خشکی زاینده رود»، جنبش خودجوشی در این شهر شکل گرفته است، که دلالت بر نقد وضع موجود نسبت به وضعیت بحرانی تالاب گاوخونی و آب زاینده رود؛ با منتقدان معترضی مواجه می شویم که به عملکردهای ناسنجیده در خصوص منابع ملی در سطح شهر و منطقه اصفهان انتقاد دارند. ویژه نامه هایی هم در این خصوص در برخی از روزنامه ها و مجلات محلی - اصفهانی از فرهنگی و ادبی گرفته (زنده رود)، تا بیانیه های نظام مهندسی شهر اصفهان در مجله تخصصی (دانش نما) منتشر شد. حتی یادداشتهایی هم منتشر شد که در جای خالی زنده رود، بیانگر حس وجودی برآمده از دلتنگیهای شهروندان اصفهانی بود (29)، بی آنکه از بحثهای تخصصی بحرانهای محیط زیستی شهر و منطقه زاینده رود و تالاب (گاوخونی) غفلت شود (30)؛ قلمرو عمومی شهر اصفهان از هر جهت که بگوییم به تکاپو افتاده بود تا زاینده رود و حوضه های آبخیز را از وضعیت غمبار و بیمارش دور سازد. اما یک پرسش مهم، به لحاظ آکو سیستم، آیا آن زمانی که به سد زاینده رود (و بهره برداری فراوان از آن) به عنوان «ابزار رشد و توسعه و ترقی اصفهان» نگاه می شد، توجهی به ویژگیهای چند گانه حوضه آبریز زاینده رود شده بود؟! و یا آیا در آن ایام این مقولات شناخته شده بود؟! فی المثل اینکه به محض تخریب هر ویژگی، ویژگی های دیگر در معرض آسیب قرار می گیرند! همان چیزی که علاوه تفاوتها و ناهمگنی هایشان (کوهستانی، تالابی، مردابی یا باتلاقی و بیابانی)، حیات حوضه آبریز زاینده رود را در گروی خود داشته و همواره در هستی تاریخی اصفهان، حافظ و نگهبان این کلیت اکولوژیکی بوده! کلیت هستی سازی که مسیری به سوی بهره کشی، سد سازی ها، و پمپاژهای حریصانه نداشت. همان چیزی که امروزه به انحاء مختلف شاهد عواقب وخیم آن هستیم. کافی است تا در پاسخ بگوییم «نه! در آن ایام این نگاه پایدار و مسئولانه به جهان زیستی وجود نداشته است.»؛ اما پس از آن، به سرعت این پرسش شکل می گیرد که «امروز چطور؟! آیا این نگاه و درک مسئولانه از سوی برنامه ریز های کلان، نسبت به وضعیت کنونی و بحرانی جهان زیستی مان وجود دارد؟! مسئله اینجاست که حتی اگر برای آسودگی وجدان، دست از پرسشگری برداریم، معضل آب، اکولوژی و بسیاری بحرانهای دیگر طبیعی، همچنان پیش روی انسان معاصر و نحوه مدیریت و برخورد با مسئولیتش قرار دارد.

به واقع مسئله خشکی تالاب، چنان جدی است که می توان اعتراض نسبت به وضع موجودش را در محاکم قضایی هم، دید. اعتراض به صدور مجوز غیر قانونی پمپاژ آب سهم کشاورزان توسط بخش های بالا دست رودخانه: «با صدور این مجوز مردم اصفهان خصوصا کشاورزان منطقه شرق از حق مسلم و سهم قانونی خود محروم و مورد بی مهری قرار گرفته اند» (31). در بررسی بحران زاینده رود، نقش و جایگاه تالاب گاوخونی بسیار مهم است؛ و جالب اینکه اکثر شهروندان اصفهانی دور از پست و مقام بوروکراتیک هم با آن آشنایی دارند و از عواقب خشک شدنش باخبرند. سخن از تالابی است که متخصصان آنرا سرمایه ی ارزشمند ملی معرفی می کنند و از آنجا که به دلیل پوشش گیاهی اش مانع از حرکت شن های روان به سمت منطقه اصفهان، می گردد، هم نقش مؤثری در مهار بیابان زدایی و هم در تغذیه آبهای زیرزمینی دارد. متخصصانی که از موقعیت اقلیمی آن باخبرند می گوید: «هر چه طبیعت محیطی که تالاب را در خود جای داده، خشن تر و به یک مفهوم شکننده تر باشد، انتظار می رود که ارزش های وجودی آن تالاب در حفظ پایداری و تعادل بوم شناختی منطقه نیز نمود بیش تری بیابد» (32). ضمن آنکه اظهارهایی جدی از سوی متخصصان در خصوص خشک شدن این تالاب وجود دارد و همچنین راهکارهایی جهت حفاظت از آن و آب زاینده رود: «احیای آبخیز زاینده رود از سرچشمه تا چاه آن (تالاب بین المللی گاوخونی)، و برچیدن سدها و از همه مهتر غول 1.5 میلیارد معبای زاینده رود. احیای این حوضه آبخیز مهم که مانند حوضه کارون، هر کیلومتر طول آن شاید بیش از یک کشور اروپایی تاریخ فناوری پایدار، تمدن، فرهنگ و هنر داشته باشد، نه تنها از اهمیت زیستی و اکولوژیکی که همچنین از اهمیت تاریخی، اجتماعی، سیاسی در سطح ملی برخوردار است. شهر تاریخی اصفهان، بخشی از آبخیز زاینده رود است که به شدت به رودخانه زاینده رود (و نه جسد بیجان و خشک آن) نیازمند و وابسته است» (33). خشک سالی و آلودگی شهر اصفهان با توجه به شرایطی که وضعیت صنعتی و جمعیتی (مهاجرتی) و ساخت و سازهای بی رویه اخیر اصفهان به وجود آورده، هشدار حیاتی نجات اصفهان کاملاً جدی است و همان ما را وامیدارد تا به طور جدی هم به حفظ اراضی ناآوان که در حاشیه زاینده رود قرار دارد و حکم «نفس کش» شهر را دارد، - و در معرض پروژه های ساخت و سازهای سوداگرانه قرار گرفته - توجه داشته باشیم و هم به حفاظت از رودخانه زاینده رود که معمولا اهالی شهر از آن به عنوان «شاهرگ حیاتی منطقه» یاد می کنند:

«اراضی طرح ناآوان، به مثابه یک منطقه نسبتاً بزرگ فضای سبز در غرب اصفهان اکنون حکم «نفس کش» شهر را دارد و نمی تواند دستخوش تمایلات خود به خودی توسعه شهری قرار گیرد. [که با اهدای سود جویانه عمل می کند]. بنابراین ساماندهی آن از این دیدگاه نیز ضرورت برخورد به اراضی طرح را در دستور مدیریت شهری قرار می دهد. این نکته اخیر با توجه به جریان باد غالب (جنوب غربی) که آلودگی های کارخانه ها و تأسیسات منطقه جنوبی را به داخل شهر هدایت می کند، اهمیت سبزیگری اراض طرح را دو

چندان می‌سازد. از همین دید، نیز باید به سایر عناصر طبیعی در محیط اراضی طرح نگریست. مثلاً آلودگی رودخانه به عنوان شاگرد حیاتی منطقه که هم اکنون نیز در محدوده طرح به اندازه کافی در معرض آن قرار دارد، در صورت عدم کنترل ساخت و سازها یا فقدان طرح و برنامه مشخص برای سازماندهی این اراضی، افزایش خواهد یافت. از اینرو، تأکید مدیریت شهری بر سامان دهی اراضی نازوان، تعیین نوع کاربری‌ها و عملکردهای خاص از دیدگاه زیست محیطی بسیار قابل توجیه است» (34).

بحران آب و آلودگی هوا، در سمینارهای وابسته به شهرداریها

در برابر دیدگاههای انتقادی - اجتماعی وضع موجود بحران آب (فی المثل موقعیت بحرانی زاینده رود و تالاب گاوخونی و بحثهای فنی، تخصصی محیط زیستی و زنجیره های اکولوژیستی آن)، سمینارهایی هم بوده اند که ظاهراً متولی اش سازمان شهرداری ها است. به عنوان مثال، در مقالات مربوط به یکی از این سمینارها که توسط سازمان پارکها و فضای سبز شهر تهران، در سال 1371 به چاپ و انتشار رسیده است، نگرشهایی می بینیم که ظاهراً از واقعیت وضعیت اقلیمی و امکانات طبیعی سرزمین مان، بی خبرند. برای نمونه، در یکی از مقالات، مولف، در معصومیتی ساده دلانه تلاش می کند تا راه حلی برای معضل آلودگی هوای تهران ارائه دهد. بر این مبنا که با ایجاد «محیطهای وسیع درختکاری در زمینهای حاشیه ای همجوار شهر، به مثابه پسرکانه شهری، بر اثر اختلاف قابل ملاحظه ای که بین دمای محیط ها با نقاط داخلی شهر به وجود خواهد آمد، جا به جایی هوا میان بخش آلوده ی داخلی شهر و هوای تازه خارج از شهر، عملی خواهد شد» (35). در طرح ارائه شده ی پس کرانه سبز شهری، پرسش و کندوکاوی در خصوص «نحوه آبیاری» یا بهتر است بگوییم تأمین آن و همچنین نگرشی مسئولانه نسبت به «آسیب شناسی» طرح پیشنهادی، انجام نگرفته است. چه هزینه و چه عواقبی؟!

در مقاله ای دیگر، در حالی که با معصومیت ساده دلانه ی بیشتری مواجه ایم اما از لابلای برخی عبارات پردازی هایی همچون «منابع سرشار ایران»، به خوبی می توان دیدگاه «بهره مندی بسیار» دهه چهل را تشخیص داد. در این مقاله، مؤلف، دلیل بحران آب در شهرهای بزرگ را مهاجرت روستاییان به این شهرها می داند. از اینرو طرحی را در چندین بند، پیشنهاد می کند که به نظرش باعث بازگشت آنها به روستاهایشان خواهد شد. وی که دلیل مهاجرت را در مشکلات اقتصادی (بیکاری) و مجذوب شدگی فرهنگی و اجتماعی شهرهای بزرگ می داند، «روستا»ها را تا حد ممکن مجهز به ویژگی هایی می کند که شهرهای بزرگ از آن برخوردارند و باعث جذب و مجذوب شدگی (فرهنگی، اجتماعی) آنها می شوند. نکته قابل تأمل اینجاست که او در این پیشنهاد اصراف گرایانه، و تقلید وارث همان بریز و به پاشی را به روستاها انتقال می دهد که باعث مصرف گرای و کالا وار شدگی «آب» نزد شهرنشینان شده است. به بیانی او همان روش و نحوه ی زندگی شهری، (و قاعدتاً با همان خدمات و تأسیساتی که به تلف کردن آب در شهرها می انجامد را به روستاها) انتقال می دهد. ضمن آنکه بر این تصور است که دولت پس از آنکه شرکت تعاونی هایی در سراسر روستاها تأسیس کند، «کلیه زمینهای بایر و خشک کشاورزان را یکپارچه خواهد نمود تا بهتر بتواند کاشت و برداشت نمایند. و یا برای زمینهای ایجاد شده، حفر چاه عمیق و احیای چشمه ها و قنوت و ایجاد سد خاکی، به منظور تأمین آب آنها خواهد نمود (36) اما مسئله تنها به اینجا ختم نمی شود، زیرا از نظرش یکی «از مزایای اجرای این طرح برای دولت و کشور ایران و ملت اسلامی [این است که] تمام زمینهای بایر بلا استفاده در سطح کشور زیر کشت صحیح با اصول علمی می رود و تولیدات کشاورزی در تمام قسمتها بیش از حد افزایش یافته و نه تنها نیاز داخلی را تأمین می نماید، بلکه به خارج از کشور نیز صادر می گردد» (37). محض یادآوری لطفاً مقایسه شود با نحوه کشاورزی شبان وار زارعین عهد صفویه، که در بحثهای نخست ذکر خیری از آنها شد: خردی قناعت پیشه نسبت به زمین و خاک و دیگر منابعی همچون آب و دانه و ...، که فرسنگها دور از روش «بهره وری بسیار» ابزار - مصرفی است. ضمن آنکه به باور دیدگاهی که جهاد آبادی و عمران در سراسر کشور را به راه انداخته، توسط راهکاری که یکی دو بندش ملاحظه شد، «تمام نیروهای خلاقه کشور، چه در شهرها و چه در روستاها برای بهره برداری از منابع سرشار ایران به کار سازندگی مشغول و در مدت کوتاهی همه کشور آباد و با فراوانی روبرو خواهد شد [بدین ترتیب، معضل] کم آبی که یکی از مصیبتهای بزرگ در شهرهای ایران می باشد، به حداقل ممکن خواهد رسید. زیرا در اثر کم شدن جمعیت در شهرهای بزرگ، آب موجود کافی خواهد بود» (38).

فضای شهری؛ زاینده رود

در تعریف فضای شهری، سعیدینیا می نویسد: «در برخی از شهرها، فضای باز یا ارزشی، همچنان دست نخورده باقی مانده اند، فقط به این دلیل که مناسب ساختمان سازی نبوده اند؛ دره ها، تپه ها، تند شیبها و دشتهای بزرگ سیلابی در شمار این دسته از فضاهای غیر قابل ساختمان سازی هستند» (39). بنا به این تعریف تنها آنگاه که زاینده رود، «زاینده رود» است: یعنی در جایگاه فضایی - فرهنگی و تاریخی خودش آرام و قرار دارد و جاری ست، می تواند به شهر اصفهان هویت محلی و جهانی اش را اعطا کند: فضای شهری ای که خاص اصفهان است و در هر لحظه از حرکتش اعتبار «نمادین» اش را بیان می دارد. در خشکی زاینده رود، بسیار کسان که آترا دیده بودند، به حرکت آب روانش دل سپرده بودند و در کناره هایش قدم زده بودند، از ایرانی و غیر ایرانی، بر حالش افسوس خوردند، اما اصفهانی، طور دیگری لرزید و یکه خورد. این رود برای مردم اصفهان، معنایی جدا از آن چیزی دارد که فرضاً گردشگر تهرانی، شیرازی و یا خارجی و ...، تجربه می کند. چیزی نیست که بتوان آنرا به عنوان یکی از نمونه های فضای شهری تقلیل داد. و همه ی این ارزش عاطفی، از سر «جاری» بودنش است. در همین جاری بودن است که اصفهانی زیسته است و خاطرات شهری اش را دریافت کرده و ساخته است. هر آن چیزی که زاینده رود را از شهر و اهالی اصفهان بگیرد، حیاتش را مختل کرده است. «پیر مردی که روبروی رود خشک و خالی نشسته، با تأثر سری تکان می دهد و می گوید: "زیبایی اصفهان به زاینده رودی بود که از وسط شهر عبور می کرد، حالا که خشک شده، همه زیبایی آن از بین رفته. و در روحیه مردم اثر خیلی منفی گذاشته؛ وقتی به این صورت آب نباشد و خشک باشد، دیگر دیدن ندارد. لذتی ندارد" اما باز همچنان به رودخانه ای چشم دوخته که خشکی اش، آن را به معبر شنی عریضی تبدیل کرده است. با ملاحظه این موضوع را تذکر می دهم، در لحن و صدایش خستگی موج می زند: "درست است، دیگر زیبایی و لذتی ندارد و چیزی را به یاد نمی آورد، اما چه کنم عادت کرده ام ... می پرسم آیا این خشکی دلتنگتان نمی کند، پاسخش صریح است و به همان اندازه غم آلود: " این هم روی دلتنگی های دیگر ... " برای آنکه خوشحالش کنم می گویم، شنیده ام تا چند ماه دیگر دوباره آبش را باز می کنند. می گوید: " باید بکنند ... مزرعه های کنار و اطراف رود به خصوص پایین دست رودخانه، همگی درختانشان خشک شده است." با خود فکر می کنم این مردم انگار همیشه از همه خبرها مطلع اند، هیچ وقت نمی شود، غافلگیرشان کرد. پیر مرد را به حال خود می گذارم. طوری روی نیمکت پارک نشسته و به کف به خاک افتاده و خشک رودخانه چشم دوخته که گویی خیال دارد تا زمان سرازیر شدن آب همانجا بشیند ...» (40)؛ و همه این سخنان بدین معنی است که فضای شهری ای که حکم نماد آن شهر را یافته است، نقشی ارتقاء دهنده در حیات ذهن و عاطفه افراد آن شهر دارند. و در خصوص اصفهان، «آب زاینده رود»، نمادی آیینی دارد. سی و سه پل بدون آب زاینده رود، دیگر سی و سه پل نیست؛ نه به فقط به این دلیل فنی که در فقدان آب و در نتیجه کالبد چاک چاک شده ی کف زاینده رود، سازه پل به فرتوتی و ویرانی دچار می شود، بلکه به لحاظ حس و حیات عاطفی - ذهنی؛ بهم ریختگی و از پاشیدگی مجموعه ای که فارغ از هر گونه اغراقی، نوع خاصی از درکی را می سازد که در موقعیت عاطفی و هستی شناسانه «ما» به ظهور می رسد. این همان تابلوی هنری و شاعرانگی بی نظیری است که به واسطه ذهن و عواطف بشری و باشنده های دیگری: همچون «پل و معماری اش، آب و جاری بودنش در رودخانه، و آسمان»، به مثابه یک معجزه، شایستگی «حضور»، در جهان هستی را می یابد. برای اصفهانی، پاشیدگی این مجموعه، بهم ریختگی فضای شهری است. به نظر می رسد، یکی از ویژگیهایی که فضای شهری، را به آنچیزی که می باید باشد، تبدیل می کند، توانایی اش در «خاطره سازی» ها است. چیزی

که بتواند در لحظه های زندگی در شهر، حضوری پر رنگ و قوی داشته باشد: تبدیل شدن به تکه ای از انسان در شهر ...

اصفهان، اسفند 1397

منابع:

- زهرانی، دور نمای خوانسار، ص 29؛ نقل از کتاب بحران آب، / احمد آل یاسین؛ تهران: جامعه مهندسان مشاور ایران، 1384، 302، تاریخ قم؛ نقل از کتاب بحران آب / آل یاسین، 1384، همانجا.
- تغییرات اجتماعی - اقتصادی ایران در عصر صفوی، نوشته داریوش نویدی؛ ترجمه هاشم آقاچری، نشر نی، 1386، ص 126، 128-130 تاریخ اجتماعی ایران / مرتضی راوندی، چاپ سوم؛ انتشارات امیر کبیر، 1357، ص 154 - 159.
5. سفرنامه کمپفر، نوشته انگلبرت کمپفر؛ ترجمه کیکائوس جهاننداری؛ تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، 1363 ص 188 - 187، تأکید از من است. سیاحت نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر، 1345، ج 8، ص 241
- سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری؛ تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، 1363؛ چاپ سوم، ص 187 - 188 سفر نامه کمپفر، همان جا.
- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، نوشته ای. پ. پطروشفسکی؛ ترجمه کریم کشاورز، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، 1344، جلد اول، ص 205.
- سفرنامه پیتر دلاواله، قسمت مربوط به ایران، ترجمه شعاع الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی، 1370، ص 41 و 60 همانجا: سفرنامه پیتر دلاواله، قسمت مربوط به ایران، ترجمه شعاع الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی، 1370، ص 89 شاردن، ج 8، ص 241.
- مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362 (ص 382).
- مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362 (ص 350)
- همانجا: مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، ص 405
- همانجا: مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، ص 405
- ماده 11 مصوبه [اردیبهشت 1322/1943]، نقل از کتاب مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، ص 406، تأکید از من است.
- ماده 13؛ نقل از کتاب مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، ص 407
- روحی، اصفهان عصر صفوی، 1397
- همانجا، مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، ص 333
- همانجا، مالک و زارع در ایران؛ لمبتون ا. ک. س.؛ ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، ص 576
22. ا. م. کاظمی، «ما چه می خواهیم؟» و «مطبوعات ایران»، فرنگستان 11 اردیبهشت و مرداد 1303، ص 1-11، 154 - 160؛ نقل از آبراهامیان یرواند؛ ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر؛ ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ دوم 1377، ص 155.
23. نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد، سفیر کبیر انگلستان در ایران؛ ترجمه غلامحسین میرزا صالح، انتشارات طرح نو؛ 1371، ص 90
- روزنامه اخگر، سال سوم، ش 632، 28 مرداد 1310؛ نقل از کتاب تحولات عمران شهری اصفهان در دوره پهلوی اول؛ گرد آوری عبدالمهدی رجایی، انتشارات سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، 1387، ص 552.
- طرح جامع شهر و منطقه اصفهان؛ بررسی مرحله یکم، وضع فعلی و پیشنهادات اصلاحی / مهندسین مشاور ارگانیک، تهران؛ مشاور همکار اوژن بودوئن، پاریس؛ اواخر دهه چهل، تأکید از من است.
- روحی، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، 1393
- فکوهی، «دانشگاهی که بود»، 1397
- احمد خاتون آبادی، مجله آبادی، 1393، شماره 230 - 232
- روحی، دانش نما، 1393، ش 230 - 232
- محمد درویش، مجله دانش نما، سال 1388، ش 174 - 175 و همچنین بحثهای دیگر توسط مؤلفین دیگر در شماره های دیگر ...
- دانش نما، نقل از گزارش ارسالی روابط عمومی شورای اسلامی شهر اصفهان، به دفتر مجله، 1388، ص 158
- محمد درویش، مجله دانش نما، سال 1388، ش 174 - 175
- فاطمه ظفر نژاد، سایت انسان شناسی و فرهنگ، 1389، در گفتگو با زهره روحی
- مهندسان مشاور شهر و خانه، طرح جامع اراضی نازوان، ج اول
- برهان ریاضی، مجموعه مقالات سمینار فضای سبز، ناشر: سازمان پارکها و فضای سبز شهر تهران، 1371، ص 21
- میر پرویز سلامتی سعادتلو، مشکلات نگهداری و توسعه فضای سبز در شهرهای بزرگ؛ مجموعه مقالات سمینار فضای سبز، ناشر: سازمان پارکها و فضای سبز شهر تهران، 1371، ص 40
- همانجا: میر پرویز سلامتی سعادتلو، مشکلات نگهداری و توسعه فضای سبز در شهرهای بزرگ؛ مجموعه مقالات سمینار فضای سبز، ناشر: سازمان پارکها و فضای سبز شهر تهران، 1371، ص 41
- همانجا: میر پرویز سلامتی سعادتلو، مشکلات نگهداری و توسعه فضای سبز در شهرهای بزرگ؛ مجموعه مقالات سمینار فضای سبز، ناشر: سازمان پارکها و فضای سبز شهر تهران، 1371، ص 41، 42، تأکید از من است

احمد سعیدنیا ؛ کتاب سبز شهرداری ، مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری، ناشر : سازمان شهرداری کشور ، 1378، ج اول ، ص 73

، ح ، ؛ آینده ، هد و حیات ذهن ، - عاطف ، شف ؛ دانش ، نما ، شماره 230 _ 232 ، ص ، 122

<http://www.anthropologyandculture.com/fa/5488-بحران-آب-در-اصفهان-بخش-بانایی>